



تخم مرغ سفت

(که ما شکوهندیم!)

سال یکم - شماره دوم

وقتی از «سگدو» حرف می‌زنیم، از چه حرف می‌زنیم؟



ما «سگدو» می‌زنیم. زیاد هم سگدو می‌زنیم. گاهی به نظر می‌رسد برای زنده ماندن چاره‌ای جز همین سگدوها نداریم. برای خیلی‌های ما، سگدو زدن اسم نه چندان دلچسبی است که روی دو یا حتی سه شیفت کار شرافتمندانه‌مان می‌گذارند. برای خیلی‌های ما، سگدو یک جور وردِ شبانه است. وقتی خسته و کوفته خودمان را به خانه می‌رسانیم و باز هم متوجه می‌شویم این ماه و ماه‌های دیگر هم، هشت‌مان گرو نه‌مان است. اما برای ما، اینجا و توی این نوشته، سگدو زدن نه توهین است، نه تحقیر است و نه حرفی که از سرِ افسردگی و ناامیدی بزنیم. ما سال‌هاست که خودمان هم سگدو می‌زنیم و برای سال‌های سال هم باید همین‌طور سگدو بزنیم. اما امروز، در یک روز داغ میانه‌ی تابستان، می‌خواهیم چند لحظه بایستیم و جای سگدو زدن، از سگدو زدن حرف بزنیم. اما ما چرا سگدو می‌زنیم؟ برای خیلی‌های ما این تنها راه برآمدن از پس مخارج زندگی است. اجاره، غذا، دارو و درمان، تحصیل و در یک کلمه «بقا». ما سگدو می‌زنیم تا زنده بمانیم. خیلی‌های ما در پایین‌ترین پله‌ی جامعه گیر افتاده‌ایم و مجبوریم صبح تا شب و گاهی شب تا صبح کار کنیم تا خودمان را فقط برای یک ماه دیگر جمع و جور کنیم. بدون هیچ امیدیهی به فرار خودمان و شاید با کورسوی امیدیهی برای فرار بچه‌هایمان. بعضی‌هایمان هم سگدو می‌زنیم تا پیشرفت کنیم. هنوز برایمان امیدیهی به بالاتر رفتن، به ساختن زندگی بهتر و به تأمین بیشتر خودمان و خانواده‌مان وجود دارد. بعضی‌هایمان هم از روی اعتقادمان سگدو می‌زنیم. اعتقاد به این که جهان جای آدم‌های پرتلاشی است که دنیا را برای خودشان و دیگران بهتر می‌کنند؛ و البته اعتقاد به این که دنیا هم، مثل برنامه‌های تلویزیونی، بالاخره روزی و جایی پاداش این همه تلاش را به ما خواهد داد. اعتقاد سفت و سخت به این که تنبلی، اگر هم یکی از گناهان کبیره نباشد، دست‌کم کار خیلی بدی است.

شاید حتی به دلیلی غیر از این‌ها هم سگ‌دو بزیم. هیچ‌کس جای کسی دیگری زندگی نمی‌کند و قطعاً هرکدام از ما برای سگ‌دوهایمان دلایل خودمان را داریم. دنیای بیرون هم -مخصوصاً توی این چند ماه اخیر- آن قدرها مهربان نبوده که فکر کنیم به این زودی‌ها قرار است چیزی تغییر کند و سگ‌دوهای ما تمام شود. در واقع دنیای این روزها بیشتر شبیه یک هیولای درنده‌ی وحشی بوده که داشته‌چپ و راست ما را می‌دریده! اما حداقل حالا که می‌خواهیم کمی درباره‌ی سگ‌دو زدن فکر کنیم، حالا که همه چیز فقط در حد فکر و خیال است و بعدش باید برگردیم به ادامه‌ی سگ‌دو زدن، بد نیست میدان را در اختیار تخیل‌مان بگذاریم و به این فکر کنیم که «چطور می‌شود اگر سگ‌دو بزیم؟» یا اصولاً «چطور می‌شود سگ‌دو نزد؟»

بگذارید با این سوال شروع کنیم: آیا تنبلی چیز بدی است؟ فرض کنیم دنیا یک‌شبه زیر و رو شد و از همین فردا صبح، هرکدام ما می‌توانستیم با مثلاً ۶۱ ساعت کار در هفته، زندگی خودمان را بگذاریم. آن وقت می‌شد ساعت‌ها و ساعت‌ها نشست یا حتی لم داد، فکر کرد، معاشرت کرد، وقت گذراند، بازی کرد و به اصطلاح «تنبل» بود. این چیز بدی است؟ جواب ما منفی است؛ اما بعید نیست خیلی‌ها جواب‌شان مثبت باشد. خیلی‌ها که فکر می‌کنند با بقیه‌ی وقت‌شان می‌توانند بیشتر کار کنند و پیش‌تر بروند: «جلو بیفتند». برای آدم‌های مسابقه‌ای، دویدن اصلی‌ترین شرط پیروزی است و تنبلی مصیبتی که آدم جنگجو و بلندپرواز را زمین‌گیر می‌کند. اما برای ما مسابقه‌ای در کار نیست. حداقل توی خیالمان مسابقه‌ای در کار نیست.

بیا ببینیم باز هم خیال‌پردازی کنیم: دنیایی را تجسم کنیم که مسابقه‌ای تویش نیست. مثلاً یک کلاس درس که بچه‌هایش تصمیم می‌گیرند نه برای شاگرد اولی و نه برای تقدیر سر صف و نه برای هیچ‌چیز دیگری سگ‌دو زنند، پشت هم را خالی نکنند و زیرآبی نزنند. یا مثلاً یک خط تولید صنعتی را که کارگرانش نه تنها سر ساعات اضافه‌کاری با هم گلاویز نمی‌شوند، بلکه وقتی صاحب کارخانه سه، چهار یا ده ماه حقوق‌شان را می‌بلعد و فلنگ را می‌بندد، پشت هم می‌مانند و تا روزی که حقشان را بگیرند همه چیزشان را با هم قسمت می‌کنند. دنیایی را تجسم کنیم که واقعاً ساعات کار روزانه‌اش ۴ ساعت بیشتر نیست، خیلی از کارهای زاید (مثل مدیران و مجری‌های تبلیغاتی، صاحبان رستوران‌های زنجیره‌ای بزرگ یا سیاست‌مدارها) حذف شده‌اند و آدم‌ها دیگر سگ‌دو نمی‌زنند. یک خیال‌پردازی عجیب که هیچ ربطی به دنیای ما ندارد.

اما واقعاً این طور است؟ واقعاً این تصویر هیچ شباهتی به دنیای ما ندارد؟ باز هم جواب ما منفی است! ما با سگ‌دو مخالفیم. اول از همه به این دلیل که سگ‌دوهای ما به سود ما نیست. از بین تمام آدم‌هایی که سگ‌دو می‌زنند، فقط با آنهایی می‌توانیم همدلی کنیم و فقط به آنهایی خسته نباشید می‌گوییم که برای زنده ماندن‌شان چاره‌ای جز سگ‌دو زدن ندارند. برای زنده ماندن. بقیه‌ی سگ‌دوهای ما فقط برای بهتر کردن وضع همان آدم‌هایی است که ما را وادار به سگ‌دو زدن می‌کنند. دومین دلیل مخالفت‌مان هم این است که سگ‌دوهای ما به سود رفقای ما هم نیست. توی قانون «مسابقه‌ی سگ‌دو» بی که معلم‌ها، استادها، رئیس‌ها، فرمانده‌ها، پدرها، مادرها و موعظه‌کننده‌ها به ما یاد داده‌اند، یک دروغ خیلی بزرگ وجود دارد: ما «با هم» مسابقه نداریم. ما برای هم نه گریم و نه گوسفند. ما، همه‌ی ما جماعت سگ‌دو بزن، مرد و زن و بزرگ و کوچک و پیر و جوان، فقط رفقای همیم و داریم جلوی یک گله گرگ، با هم مسابقه‌ی سگ‌دو می‌دهیم.

اما اصلی‌ترین دلیل مخالفت ما با سگ‌دو چیز دیگری است. سگ‌دو زدن به ما فرصت خیال‌پردازی نمی‌دهد. سگ‌دو زدن همان قدر که یک فعالیت جسمی است، یک جور فکر کردن هم هست. یک جور فکر کردن که به ما می‌گوید تنبلی چیز بدی است، که باید برای پیشرفت خودمان و جامعه‌مان با جان و دل بکوشیم، که دنیا فقط برای بهترین‌هاست و برای بقا باید بهترین بود. فکر کردنی که به ما می‌گوید اگر هم جهان بهتری وجود داشته باشد، جهانی است که آدم‌هایی بهتر از ما، باهوش‌تر و پرتلاش‌تر از ما آن را می‌سازند.

توی سگ‌دو زدن‌های هر روزه‌مان، مهم‌ترین چیزی که از دست داده‌ایم تخیل‌مان است. تخیل ماست که به ما می‌گوید جهان جور دیگری هم می‌تواند باشد. مثل همین چند خط بالاتر. بله، جهان خوب را آدم‌های خوب می‌سازند و جهان بهتر را آدم‌های بهتر. اما آدم‌های بهتر دنیای بهتر ما، نه باهوش‌ترند و نه پرتلاش‌تر. فقط در زمان دویدن، در زمان سگ‌دو زدن، سعی می‌کنند با هم بدونند. وقتی که اوضاع و احوال رو به راه است، وقتی هیچ‌کدام مان گرسنه یا بی‌سرپناه نیستیم، با هم بودن کار خیلی خوبی است. اما وقتی برای بقا باید سگ‌دو زد، وقتی دنیا مشغول دریدن ماست، با هم بودن تنها راه زنده ماندن و زندگی کردن است و تخیل، یعنی فکر کردن به دنیایی بهتر، بهترین سلاح.

ما، همه‌ی ما جماعت سگ‌دو بزن، همان آدم‌های بهتری‌م!